



■ تأملی در کارنامه حیات «احمد امام» از منظری دیگر
فرزاد زادمحسن

یادگاری یگانه...

و مناسبات و سرشت و سلوک او، یکسره تداعی این معنا و در تداوم این مسیر است، یعنی رفتار او به گونه‌ای است که در شأن فرزند امام با همه درخشش و اوج و منزلتی است که در جهان و در چشم دوست و دشمن دارد و از جهتی وی متعلق به همه ملت است و کردارش بی تردید متناسب با جایگاهی است که ناخواسته برای خود تعریف کرده است، یعنی آنچه او می‌گوید و آنچه می‌کند، جلوه‌های است از آن حقیقت و در تأیید و تحکیم راه و سخن امام و یادآور امام در آینده حضور اوست.

● حساسیت و اهمیت این موقعیت که او به سبب عشق بزرگ و بی دریغش به امام، فراتر از رابطه خویشاوندی متعارف و از سرایمان و باورمندی عظیمش به موقعیت تاریخی، معنوی، دوران ساز و جهانی حضور امام، برای خود تعریف کرده بود، او را بر آن می‌داشت تا با دقت، احتیاط، ظرافت و پشتکاری مثال زدنی در تمامی موقعیتها با رفتار و سخن و جهتگیری هایش، تفسیر و تبیین دقیق و روشنی از مواضع امام ترسیم کند که نه تأییدی تقلیدوار و فاقد بینش و پشتوانه معرفتی که در امتداد افق معنایی و در پرتو شعاع دامنه حضور امام بود و این «سخنگوی امام» بودن، یکی از نقشهای تثبیت شده او بود و هر کسی را توان ادای این مسئولیت و وظیفه تاریخی نبود. نقشی که در سالهای پس از رحلت امام و تا پایان عمر او نیز ادامه یافت.

● مرحوم حاج سید احمد خمینی با داشتن این نقش و جایگاه و موقعیت حساس، حلقه واسط میان «امام» و «مردم» بود و در بسیاری از مواقع، در جلسات تصمیم‌گیری و مشورت و سیاست‌گذاری قوا (در مقام نماینده امام) و در مواضع علنی خود، همواره در مقام سخنگوی توده‌ها و اقشار مختلف مردم، وظیفه انتقال خواستها و مطالبات اجتماعی را به سطوح بالاتر بر عهده داشت و در موقعیتی «مصلحانه» و در امتداد رسالت تاریخی امام که خود، مصلحی بزرگ بود، به صورت محور این پیوند و ارتباط و تعامل دو سویه در آمده بود. او مردمش را خوب می‌شناخت، روابط اجتماعی و

آگاهانه و خودخواسته و با درکی عمیق و هوشمندانه و حاکی از یک اندیشه کلیت بین، آینده‌نگر و مصلحت‌محور، بسیاری از موقعیتهای شخصی را فدای این «مصلحت کلی» کرد و تمام فعالیتهای خود را در طول زندگی، بر اساس این سرنوشت مقدر و در راستای ارتقاء و تعالی این جایگاه و موقعیت مصروف ساخت و به نوعی، زندگی و علایق و منافع شخصی و فردی خود را با یک «انتخاب» و «تصمیم بزرگ»، از آن روز که به نجف رفت و برای همیشه دوش به دوش و سایه به سایه و گام به گام پدر، مسیر زندگی را پیمود و حیات خود را با او پیوند زد، برای همه عمر، فدای انتساب و تعلق خود به امام و اتصال خویش به کلیتی ساخت که حضور و شخصیت امام در مرکزیتش، آن را همچون منظومه‌ای در منظر همگان آفریده بود و از بی این گزیندن و گرویدن، رفتار، روحیات، سیره و سخن او آن چنان رنگ و بوی این هویت و عرف اصیل را به خود گرفت که دیگر هیچ نشانی از «من» شخصی و «فردیت» او در این «قرابانگاه قرب» به جا نماند. هر چه بود گویی محو استغراق و انجذاب و فنای او بود. در این دایره «مجدوبیت» و «مشقافی»، همه موضع‌گیریها

او مردمش را خوب می‌شناخت. روابط اجتماعی و عمومی او بسیار قوی بود. زبانش با زبان و ادبیات توده‌های مردم کمترین تفاوتی نداشت و مردم از هر قشر و طبقه‌ای، کوچک‌ترین فاصله‌ای را میان خود و او حس نمی‌کردند. هر جا که حضور می‌یافت، چهره‌ها به لبخند شگفته می‌شدند و سیل دستها و نامه‌ها به سویش سرازیر... و این شد که امام به شناخت درست این خصیصه «مردمی بودن» و تعلق به مردم داشتن، بار «فقیدان حضور» خود در صحنه‌های اجتماعی را بر دوش او نهاد.

● اگرچه این سالها، تعبیر «یادگار امام» به «مرحوم حاج سید احمد خمینی» به جهت نسبت فرزندیش با آن یگانه دورانها اطلاق می‌شود و این نامگذاری به حق هم هست، اما اگر ژرفتر و متألمانه‌تر در حیات سیاسی، سلوک عملی و رفتارشناسی و شیوه تعامل آن عزیز با افراد و جریانهای سیاسی و نوع کنش، حضور و نسبت او با حوادث، رویدادها و بحرانهای گوناگون در سالهای پس از انقلاب و در دوران حیات و حضور امام و پس از فقدان ایشان از جهات متعدد نظر افکنیم، عنوان «یادگار امام» را به وجهی دیگر نیز شایسته و زیبنده او می‌یابیم.

این نوشتار، تنها به مقطع پس از ورود امام به ایران تا پایان حیات آن مرحوم (۱۳۷۳، ۱۳۵۷) که یک فاصله زمانی ۱۶ ساله را تشکیل می‌دهد، خواهد پرداخت. تحلیل مراحل مختلف شکل‌گیری، تکوین و تکامل شخصیت و تفکر او، ورود به عرصه مبارزه سیاسی و فعالیتهايش در نجف و نقش مؤثر وی در تصمیم تاریخی امام به هجرت و در دوران حضور امام به مدت ۵ ماه در نوفل لوشاتو و در ساماندهی ملاقاتها، مصاحبه‌ها و کلیه امور مربوط به امام، در حساسترین و حیاتی‌ترین روزهای رهبری انقلاب و... همه موضوع نوشتارهایی با تفصیل و تحلیل بیشتر تواند بود. معتقدم با وجود کثرت حجم و شمار مقالات و مطالبی که در باره این شخصیت، در سالهای اخیر انتشار یافته‌اند، هنوز همچنان حق مطلب، در ارائه چهره‌های روشن و بایسته از تمامیت حضور او در کنار پدر بزرگوارش، از دوران تبعید و در تمامی مراحل رهبری انقلاب و مدیریت نظام جمهوری اسلامی تا پایان حیات، ادا نشده و گاه در بسیاری از اوقات با تکرار کلیشه‌وار مطالبی بیشتر توصیفی، ستایش‌گونه و سطحی، مواجهیم که در روشن ساختن بینش و دریافتی جامع و توأم با عمق و ظرافت از زوایا و ابعاد مختلف این شخصیت، چندان گره‌گشا نبوده است.

● مرحوم حاج سید احمد خمینی با دریافت موقعیت و جایگاهی که «فرزند امام بودن» از او در نزد همگان می‌آفرید،



تصحیح خطاها و رفع خلاها و کاستیهای موجود و ارائه چهرهای موجه و قابل دفاع از عملکرد مسئولان بود، زیرا نمی خواست در تعلق خاطر مردم به نظام کمترین خدشه و تردید و تزلزلی را بگذرد. چشم‌پوشی او از بسیاری از امکانات، موقعیتها و مقامات پیشنهادی (از نخست‌وزیری و نمایندگی مجلس و دیگر مسئولیتهای دولتی) بهای نفوذ مردمی محبوبیت وسیع او نزد همگان بود.

بیشائبه و مخلصانه و از سر صدق و صمیمیت او با توده‌های مردم که گاه رنگ یکرنگی و یگانگی شگفتی‌را به

عمومی او بسیار قوی بود، زبانش با زبان و ادبیات توده‌های مردم کمترین تفاوتی نداشت و مردم از هر قشر و طبقه‌ای، کوچکترین فاصله‌ای را میان خود و او حس نمی‌کردند. هر جا که حضور می‌یافت (که خود شخصاً باهاشاهد آن بودم)، چهره‌ها به لبخند شکفته می‌شدند و سیل دستها و نامه‌ها به سوی سرزیر... و این شد که امام به شناخت درست این خصیصه «مردمی بودن» و تعلق به مردم داشتن، بار «فقدان حضور» خود در صحنه‌های اجتماعی را بر دوش او نهاد و او «سایه آفتاب» شد و هر جا که می‌رفت، صحرا و کوی و گذر، همه «بوی دوست» می‌شنیدند و سر مست می‌شدند و بازگو از نجد و از یاران نجد تادر و دیوار را آری به وجد

بسیاری از مردم، حرفها و گاه انتقادات خود را که به جبر وضعیت و ضرورت‌های دوران جنگ چندان محملی برای عرضه و بیان آن نمی‌یافتند، از زبان او می‌شنیدند و بسیاری از مسئولان نیز، او را نماینده و سخنگوی «مردم» نزد «امام» می‌دانستند. آن مرحوم همچنین بسیاری از حرفها، خواسته‌ها، دغدغه‌ها و دردلهای مردم را از هر قشر و طبقه و با هر گرایشی، مستقیماً به امام منتقل میکرد. حرفهایی که شاید کمتر کسی به آن توجه داشت و یا بدان اهمیت می‌داد و از همه مهمتر جرت و جسارت بیان آن نزد امام نیز از کمتر کسی ساخته بود.

آن مرحوم با درک موقعیت خطیری که داشت و از آنجا که امام رانه تنها متعلق به این نسل که از آن آیندگان و همه تاریخ می‌دانست، مسئولیت و رسالت خود را نیز نه «انحصاری» و «شخصی» که تاریخی و ماندگار می‌شمرد و از این رو، بزرگترین کار او، حرکت بر فراز قدرت و نگاه به فراسوی مناسبات و جریانهای سیاسی و گذر از حواشی آنها و پرهیز و احتیاطی مبتنی بر دقت و وسواس و جدیتی کم‌نظیر در جهت اجتناب از درگیر شدن با قدرت و تن دادن به اقتضانات، محذورات و ملاحظاتی بود که ناخواسته، خود را تحمیل می‌کنند و ضریب «آزادی فکر» و «استقلال عمل» را در صاحب خود به حداقل می‌رسانند. او میدانست که اگر بخواهد «امین امام» نزد مردم و سخنگوی خواسته‌های مردم نزد ایشان و مسئولان نظام باشد و مانع و ارادی در انجام کامل و همه جانبه این وظیفه پیش رو نیابد، باید همواره در کناره و بر کرانه قدرت بماند و از موضعی بیرونی و فرآجراحی و گاه به ضرورت، منتقدانه به آن ننگرد تا در قید و بند مصالح و موقعیتهای سیاسی محدود و محصور نباشد و بتواند با فراغت و فرصتی بیشتر و بدون هیچ دغدغه‌ای وظیفه خود را انجام دهد. انتقادات جدی و بی‌پرده و صریح او نیز ناشی از منتهای مسئولیت‌پذیری و اندیشه اصلاحگرانه او و اصرار بر

خود می‌گرفت و در اشکال بسیار متواضعانه و در نهایت دوری از هر گونه تکلف و تشریفات، ظهور و جلوه می‌یافت و موجب حیرت بسیار کسانی می‌شد که نزدیکی و محبوبیت او را نزد امام و جایگاه بزرگ و بی‌مانند او را نزد مسئولان و بزرگان نظام دریافته بودند، مؤید این معناست و اینکه او بیشتر، همه موانع ذهنی این پیوند و ارتباط عمیق و درونی را کنار زده بود که جلوه‌های این چنین در عمل و رفتار او می‌یافت. نزدیکی او به مردم نه از سر مصلحت‌اندیشی یا موقعیت‌سنجی و نه حرکتی نمایشی و نمادین و تشریفاتی، بلکه برخاسته از روح و سلوک پر صدق و صفا و منش بی‌تکلف و گریزان از هرگونه تعریف و تملق و بزرگنمایی و ستایش بود. نگارنده این سطور در چند دیدار و برخوردی که با آن عزیز در سالهای کودکی و نوجوانی داشت و همواره بهترین خاطرات شیرین و شوق آفرین زندگیم در گنجینه ذهن و ضمیر خواهد ماند و اکنون فرصت بازگویی آن نیست، در مقابل این صمیمیت و فروتنی و مسلک درویشانه و بی‌ادعا و بی‌کمترین تکلف، گاه شگفت‌زده می‌شدم و باور آنچه از رفتار او می‌دیدم با تصویری که از او در کنار امام در ذهن داشتم، دور از تصور می‌نمودم.

منش بی‌ریا و خالصانه او در برابر مردم از آنجا سرچشمه می‌گرفت که او در اندیشه خود به هیچ «فاصله» و «مانع» و «حریم» و «حرمت» و پوزهای که جدایی و برتری بر عموم مردم را توجیه کند، قائل نبود و بدان باور نداشت. خود را از عمیق مردم و از متن و میانه آنان می‌شمرد و فرزند امام بودن را تنها موهبتی از جانب خداوند و تعهدی در جان و وجدان و دل و روح خود می‌دانست و باقی را تنها و تنها در خدمت مردم و در جهت ادای تکلیف به کار می‌گرفت و آنچه برایش می‌ماند، انبوهی از رنجها و تهمت‌ها و دردهای توان فرسا و طاقت‌سوز جسمی و روحی بود که او را چون شمع، از درون می‌گذاخت و ذره ذره آب می‌کرد و همه به یاد دارند که در سالهای فراق و فقدان امام، چه زود محاسن سیاهش به سیدی گرایید و غم سنگین و عمیق، یک لحظه از نگاهش دور نمی‌شد، اما «بادلی خونین، لب



اینکه در خصوصی‌ترین و غیر علنی‌ترین جلسات که به سر نوشت کشور نظام مربوط می‌شدند، امام، فرزند خود را به عنوان حاضر و ناظر همیشگی در کنار خود یا در مقام «عقل منفصل» در غیاب خویش معرفی می‌نمود، برگرفته از جایگاه خطیر وی و میزان اعتماد و علاقه امام به او بود.

خندان» می‌آورد تا شاهد شیرین‌کار سر حلقه عاشقان دوست بماند و به کوی محبوبشان اشارتگر و راهبر باشد. • یکی دیگر از ابعاد و ویژگیهای آن یادگار یگانه امام، انجام مأموریت‌های خطیر و بسیار مهمی از جانب ایشان بود که از نهایت حساسیت و تعیین‌کنندگی برخوردار بودند. او در بسیاری از جلسات و مذاکرات و مشورت‌های تاریخی و تصمیم‌گیری‌های حکومتی توسط مقامات نظام و سران سه قوه به نیابت از امام حضور می‌یافت، اما افزون بر آنکه نقش مهم و حساس نمایندگی امام را به خوبی ایفا می‌کرد، دارای اندیشه‌ای طراح و بسترساز هم بود و نظرات، ایده‌ها و ابتکارات او به گفته مسئولان وقت و شاهد آن جلسات، گاه افقهای بسیار روشنی را پیش چشم همه می‌نمود و سر فصلهای درخشانی از دقت نظر و هوشمندی در شناخت معضلات و فضای اجتماعی و چالشها و بحرانش و تدبیر و آینده‌نگری او می‌گشود و در ترسیم دورنمای مسئولیت‌ها نیز بسیار راهگشا بود.

• از نکات مهمی که باید حتماً به آن اشاره شود، حضور مستمر و مداوم او در تمامی جلسات حیاتی و سر نوشت‌سازی است که در حضور امام توسط مسئولان در مقاطع و مناسبت‌های مختلف انجام گرفته و به یقین نشان از اعتماد کامل رهبر فقید انقلاب به ایشان و ارزش‌گذاری و ترسیم جایگاه، موقعیت و تقرب او به خویش است. کسانی که با



هشدارهای پیشگویانه او نسبت به عواقب و نتایج بسیاری از رفتارهای اعمال شده در آن دوران که تنها بر اساس ملاحظات مقطعی و آنی صورت می‌گرفتند، نگاه و ذکاوت آسیب‌شناسانه او درباره آینده انقلاب و دقت نظر و شجاعت او در انتقال آراء و افکار عمومی و تأکید مداوم او بر ضرورت نقدپذیری مسئولان و «شنیده شدن صدای مردم»، بهره‌درست او از جایگاه خویش است که با حضور خود، آن را در ذهن و دل مردم و در امتداد محبوبیت امام، ماندگار می‌سازد و ارج و اعتبار می‌بخشد.

دو ویژگی را در مواضع و رویکردهای او برجسته می‌نمود: اول، موضع‌گیریهای معتدل و ارزیابیهای منطقی و منصفانه او، به تبعیت از امام، در حساس‌ترین برهه‌ها و حتی شرایط و فضاهای هیستریک و هیجانی بود و در اوج تنشها و التهابات مخاطره‌آفرین هراس‌ناک و پرهیز از جو زدگی و افراط و اغراق و ادبیات تهاجمی و پرتنش و تشنج و پرخاشگرانه حتی با دستاویز منش و روح انقلابی در زمانی که سکه رایج و وسیله شهرت و اعتبار و عنوان توجیه‌کننده بسیاری از تصفیه‌حسابها و انتقام‌جویی‌ها بود، در هر شرایط و وضعیتی سعی در التزام به این اعتدال داشت (فی المثل موضع‌گیری او در بحبوحه مخاصمات منجر به انقلاب فرهنگی در اردیبهشت ۵۹ و سکوت معنیدار او در جریان عزل بنی‌صدر و حوادث خرداد ۶۰ و پرهیز از پولاریزه کردن و بحرانی‌تر شدن اوضاع و پیشروی هر چه بیشتر به سمت تشدید تضادها با الهام از امام که در این مسئله تا حد امکان بر جلوگیری از تسریع و ترغیب نیروهای صاحب پتانسیل مقابله با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و کشاندن کشور به عرصه یک ورود رومی بود و تسویه‌خونین و همگانی‌تاکید و اصرار داشت. که با پافشاری گروه‌های معاند و معارض، چاره‌جوییها و آرامش‌بخشیها و توصیه‌های مکرر به حل اختلافات کارگر نیفتاد و این امر به ناگزیر عملی شد. و دوم آن که با دریافت و شناخت میزان تأثیرگذاری و نفوذ مردمی خود کوشید تا این وزنه به سود ایجاد

یک محور تعادل میان گروهها و جریانها و اتخاذ مواضعی فراجنبی و از ورای درگیریها و مناسبات گاه‌بهرانه و ناآرام در دل گروهی بهره‌می‌جست و در شرایطی که می‌رفت تا فضایی تیره و ناامن و فاجعه‌بار ترسیم شود، سعی در تکیه بر نقاط مثبت و ظرفیتهای اصلاح‌پذیری گروهها تا حد امکان و نزدیکتر ساختن آنها به یکدیگر در جهت اهداف و آرمانهای مشترک و حرکت در مسیر «منافع ملی» داشت. تلاش او همواره بر تصحیح خطاها و تلطیف و تعدیل شرایط و فضای فعالیتهای جریانهای مختلف در عرصه اجتماعی و مبتنی بر نگاه و بینشی فرهنگ محور و معطوف به اصلاح «اخلاق سیاسی» و اولویت اصالت «ارزشهای فرهنگی» بر «اقتضائات سیاسی» تمرکز می‌یافت (از جمله مواضع او پس از حادثه استادیوم امجدیه در بهار ۵۹) و از همین جاست که در بسیاری از موقعیتهای حساس و ویژه، امام او را به عنوان عامل وحدت و توافق یا محور حل اختلافات و ترک مخاصمات از جانب خود، مأمور گفتگو و تبادل نظر می‌کردند.

● «تقوای سیاسی»، «اخلاق» و «انصاف» واژه‌هایی آشنا و کاربردی در منطق رفتار و تعامل او با همه افراد و جریانها بودند. از آنجا که او همیشه خود را شاگرد مکتب امام میدانست و در همه جا پا جای پای او می‌نهاد، به چیزی جز تأثیر در نفوس و جذب قلوب و تأثیر بر معرفت و وجدان و جان انسانها نظر نداشت و شکست و پیروزی نزد او، فرع بر این پایبندی به حقیقت و ارزشهای اخلاقی و معنوی بود و رفتار او در این مقام همواره نشان از این التزام درونی و دائمی داشت که هرگز حتی با مخالفان سیاسی خود به شیوه‌ای جز این رفتار نکرد و از مسیر ادب و اعتدال و انصاف و بیان نقاط مثبت و تکیه بر قابلیت‌های اصلاح‌پذیری و تکامل آنان خارج نشد (عبادت او از مرحوم مهندس بازرگان در خانه نارون در زمستان ۷۳ و حضور او در مجلس ختم ایشان در حسینیه ارشاد که خود شاهد آن بودم، گواهی بر همین روحیه است و این در حالی است که در آن زمان با آن مرحوم بر سر صحت نامه امام به وزیر کشور وقت، اختلاف آشکاری داشت و حتی به طرح شکایت حقوقی پرداخته بود).

● رعایت شأن و شاخصیت انتساب به امام از همه لحاظ توسط حاج سید احمد آقا که نگاهی دوراندیش و آینده‌نگر



القیاب اندیشه و منطق رفتار امام آشنا باشند، در این نکته تردید ندارند که امام اهل این گونه حرمت‌گذارها و اعتبار بخشیدنها بر اساس نسبت‌های «خصوصی» و «خانوادگی» حتی در نزدیکترین شکل خود نبود و تنها بر اساس شایستگی‌ها و شاخصهای مکتبی و معیارهای منبعث از اصول و ضوابطی که به آن شدیداً پایبند و دلبسته بود، نسبت افراد را با خود تعیین و ترسیم می‌کرد. گذشته از این، آن حضرت حساب نسبت‌ها و صمیمیتها و علائق و دلبستگیهای خصوصی و عاطفی و شخصی و فامیلی خود را از مسائل کلان سیاسی و حکومتی و امنیتی و تصمیم‌گیریهای مرتبط با شأن و مقام «رهبری» و «امیدپریت» خود کاملاً متمایز می‌ساخت و حضور و مشارکت حاج احمد آقا در این موقعیتهای تاریخی کمترین ارتباط و مناسبتی با نسبت فرزند ایشان بودن، نداشت. اینکه در خصوصی‌ترین و غیر علنی‌ترین جلسات که به سرنوشت کشور نظام مربوط می‌شدند، امام، فرزند خود را به عنوان حاضر و ناظر همیشگی در کنار خود یا در مقام «عقل منقل» در غیاب خویش معرفی می‌نمود، برگرفته از همین جایگاه خطیر و میزان اعتماد و علاقه امام به او بود. باید بتدریج و با گذشت زمان، آگاهان و مطلعان و حاضران شهادت دهند که حضور ایشان در روند اداره و پیشبرد در جلسات و طرح مواضع و مباحث مطرح شده تا چه حد فعالانه و مؤثر بوده است، از آن جمله جلسه تاریخی حل اختلافات سران کشور با حضور بنی‌صدر، مرحوم بازرگان، شهید دکتر بهشتی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و سران قواد محضر امام (پس از ۱۴ اسفند ۵۹)، جلسه رایزنی سران و فرماندهان نظامی در خصوص ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر (اردیبهشت ۶۱)، جلسات منجر به عزل قائم مقام رهبری و یکی از واپسین دیدارها، ملاقات مهم «ادوارد شوارد نازده» و هیئت اعزامی «گورباچف» با امام و دهها جلسه مهم دیگر که همه حاکی از این حقیقت بود که امام، او را «امین» و «حافظ سر» و «مشاور معتمد و صدیق» خود می‌دانست. ● اعتدال حاکم بر اندیشه و نگاه مرحوم حاج سید احمد آقا



اصولگرایانه و ارزشی اقدامات انجام شده از جانب آن حضرت (فی المثل نماینده و بزه امام در حسن اجرای آزادی و انتقال گروگانهای زن و نیز گروگانهای سیاهپوست آمریکایی مستقر در سفارت و همراهی تافروودگاه و تاحلظه پرواز و عزیمت آنان از ایران در آذر ماه ۵۸) و این همه از او تصویر فردی را می ساخت که تمام سعی خویش را بر ترسیم چهره‌ای فراتر، آکنده از سعه صدر و وسعت تفکر و ملامت و انعطاف و محبت و مدارا از امام و نیز ارائه شما و شمایل از ایشان نهاده که روی با «تاریخ»، با «انسان»، و در وجه کلی خود، با همه «جهان» دارد و منظومه‌های فراخته و در افاق بصیرت خداگونه‌ای که انسانها را مجذوب غنای حکمت و شیفته معرفت و مکتب تربیتی و اخلاقی خود میسازد، همه آن ارزشهایی که او را در عرصه پر رنج و ابتلای امروز، پخته‌تر و آبدیده‌تر می‌کرد و دم به دم بر اعتقاد و ارادت و نیز استقامت و ثبات قدمش می افزود.

● موضوع‌گیریهای مرحوم حاج احمد آقا به طور مستقل و قطع نظر از موقعیت خاص او، نشان از درک و شناختی جامعه‌شناسانه و تفکر انتقادی و ذهنی حساس و هوشیار و ژرفنگر در تحلیل مناسبات و پدیده‌های اجتماعی دارد و امروز یا گذشت زمان، بیشتر متوجه این حقیقت می شویم، هشدارهای پیشگویانه او نسبت به عواقب و نتایج بسیاری از رفتارهای اعمال شده در آن دوران که تنها بر اساس ملاحظات مقطعی و آنی صورت می‌گرفتند، نگاه و ذکاوت

آسیب‌شناسانه او در باره آینده انقلاب و دقت نظر و شجاعت او در انتقال آراء و افکار عمومی و تأکید مداوم او بر ضرورت نقد پذیری مسئولان و شنیده شدن صدای مردم، بهره در دست او از جایگاه خویش است که با حضور خود، آن را در ذهن و دل مردم و در امتداد محبوبیت امام، ماندگار می‌سازد و ارج و اعتبار می‌بخشد.

● مهم‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه آن عزیز به حق

حیات طوفانی و پرتلاطم پدر گویی با دشواری تعمدی تاریخی و اجتماعی و ادای تکلیف و وظیفه گره خورده بود و همین که دانست عمرش را به آخر رسانده و از عمر برآمده، گویی دیگر انگیزه و اشتیاقی برای ماندن نداشت و کوله‌بار رنجهای زمین بر دوش سبکباری روحش آن همه سنگینی می‌کرد که برای رفتن و پیوستن به آنکه همه زیستنش تجسمی از او بود، بی‌تاب و بی‌قرارتر از همیشه بود.

پیوسته، چه در دوران حیات امام و چه پس از آن (به شکلی جدیدتر) حفظ و نگاهداشت آثار، افکار و میراث معنوی امام (شامل سخنان، اسناد، مدارک، منابع و همه آنچه که به ایشان منسوب و مرتبط است) از گزند و دستبرد عوامل انحرافی و انتقال آن با نهایت صحت و امانت به نسلهای آینده و از سوی دیگر تکامل و غنای آن بر اساس دفاع از حریم اندیشه امام و حضور مداوم در سنگر و ساحت این مرزبانی و تبیین مواضع ایشان به طور جدی و سخت‌کوشانه و در همه حالات و موقعیتهای و به هر بهانه و تعیین خط مشی و چهارچوب و با هر قصد و نیت (از جمله مصاحبه معروف و پربارتاب ایشان با عنوان: امام تنهاست، مصاحبه سال ۶۱ با روزنامه اطلاعات، نگارش نامه مفصل و مستند به آیت‌الله منتظری مشهور به رنجنامه، دفاع شجاعانه و پیگیر از مواضع امام در مورد مبارزه با جریان نفوذی اسلام آمریکایی در حوزه‌های علمیه و بازگشایی و بازگشایی مبحث اختلافات جریان متحجر و مرتجع و مقدس نما در میان روحانیت با راه اندیشه امام، اقامه دعوی در خصوص اتهام جعلی بودن نامه امام به آقای محتشمی در زمینه فعالیت نهضت آزادی در آخرین ماه‌های عمر و...) بود. ایشان در هر جا و به هر مناسبت می‌کوشید با گشودن سرفصل‌هایی تازه از کتاب و حیات و حرکت و رهبری امام، بسیاری از حقایق را افشا و بسی از ناگفته‌ها را بیان کند و در این امر نگاهی کامل‌آبری از حب و بغضها و شرایط و ملاحظات روزمره و خارج از جهت‌گیریهای خاص و جانبدارانه و مصلحت‌اندیشانه دارد، چه او، سخن امام را میراثی متعلق به همه زمانها و برای همه انسانها می‌داند و خود را رسول صادق این «صحیفه نور» و «شارح» و «مفسر» ای یگانه و بیواسطه از امامش که:

«من به گوش خود از دهانش دوش

سخنانی شنیدم‌ام که میرس»

... و که از او در این مقام شایسته‌تر که خود مستغرق و مستحیل در جاذبه قدسی «حقیقت حضور» آن بزرگ بود: «چو غلام آفتابم هم ز آفتاب گویم» که از او خوشتر، «ترجمان صدق» آن راه و کلام که:

«چو غلام آفتابم به طریق ترجمانی

به نیان از او بپرسم به شما جواب گویم»

و راستی که همه حیات او تجلی این «طریق ترجمانی» بود. ● نکته دیگر دقت و درایت مثال‌زدنی او در مدیریت آثار امام و ساماندهی آن به شکلی پویا، جریان ساز و فرهنگ آفرین و موجد ابتکارات و اندیشه‌ها و خلاقیتها و توسعه و تکامل



۱۳۸۷ دیماه عرفات با امام



صفا تر و در عین حال غمگین تر از همیشه، در گوشه‌ای از مسجد، آرام و با همان لبخند محجوبانه و محزون همیشگی که بیشتر اوقات هم از لبش دور نمی‌شد و حسن صمیمیتی عجیب به بیننده می‌بخشید، عصایی قهوه‌ای رنگ را در دست داشت و آرام روی شانه‌اش می‌چرخاند. حالت و هیبتی درویشانه و قلندروار... فرصت نزدیک شدنی بود، از میان جمعیت و سلام و عرض ادبی، ناگاه انگار با دلم نجوا می‌کرد که (به تعبیر سید مرتضی آوینی): «این بهره آخر چشم توست از دیدنش». پس خوب ببین و نگاهت را از آن چشمهای غریب که گویی رو به هیچ سویی در این عالم نبود و داشت آن سوی «کرانه‌های بودن» را رصد می‌کرد، سرشار کن. اما دریغ که مجال مانده از این بیش نبود و کمتر

از دو هفته بعد...

● در سالهای اخیر افرادی با رویکردهایی ناموجه، فرصت را برای انتقامجویی و عقده‌گشایی و طرح مباحث و ایراد اتهاماتی در فضایی غیر مستند، غیر علمی و تحقیقی و غرض ورزانه مناسب یافتند و در قالب خاطره‌نویسی در خصوص ایشان به قول خود به «بیان ناگفته‌های» پرداختند که آماج اصلی این حملات، تخریب شخصیت مرحوم حاج سید احمد آقا به عنوان مشاور و امین امام و ایجاد ابهاماتی در خصوص زندگی شخصی وی و مطرح مطالبی کذب در مورد باندبازی و جنگ قدرت و ایجاد یک مافیای موهوم بود که دو هدف عمده را تعقیب می‌کرد: نخست انتقام‌گیری از امام در قالب توهین و حرمت‌زدایی نسبت به شخصیت یادگار ایشان که پس از پیوستن به پدر نیز سبب برای او بود و دوم، برداشتن موانع ذهنی و آماده کردن افراد به یافتن شخصیتی منفی از او یا توهم دانستن «حقانیت پشت پرده» (به خصوص نسلهای متأخر که کمترین سابقه ذهنی جز اندک تصاویر تلویزیونی ندارند) و در دراز مدت تثبیت این تصاویر خود ساخته در منابع تاریخی و منشاء آن نیز صراحت، صداقت و عدم وابستگی آن عزیز بود که تنها خود را در برابر امام و مردم متعهد می‌دید و نه هیچ شخص و جریان دیگری. این وظیفه آگاهان، شاهدان وقایع و مسئولان و متولیان امر، نظیر مؤسسه تنظیم و نشر است که وظیفه پاسخگویی به شبهات، ابهام‌زدایی و پیگیری حقوقی و مطالب غیر واقعی و غیر مستند را به طور جدی بر عهده گیرند.

● «احمد امام»، «قدر» جایگاه خود را می‌شناخت و «حق» آن را به درستی ادا میکرد. تقرب او به امام از سر حقیقت و شهود و معرفت و معنا بود نه نسبت خانوادگی و به تعبیر حضرت مولانا،

«برادرم، پدرم، اصل و خویش من عشق است که اصل عشق بهانه نه خویشی نسی»

و او چون امام را تجسم حقیقی و راستین همه زیبایی‌ها و ارزشهای مکتب و تبلور تمام نمای حقیقت در این عصر یافته بود، وجودش را وقف او ساخته بود. او «عشق» را با همه رنجش خریدار بود و بهای آن را می‌دانست و آسان و ارزان به چیزی نمی‌فروخت که جز «دیدار» و «پیوستن»، بهای این همه رنج بردن بر سر آن «عهد عاشقانه» نبود....

او چون امام را تجسم حقیقی و راستین همه زیباییها و ارزشهای مکتب و تبلور تمام نمای حقیقت در این عصر یافته بود، وجودش را وقف او ساخته بود. او «عشق» را با همه رنجش خریدار بود و بهای آن را می‌دانست و آسان و ارزان به چیزی نمی‌فروخت که جز «دیدار» و «پیوستن»، بهای این همه رنج بردن بر سر آن «عهد عاشقانه» نبود....

حالات او تأمل کرده‌اند، به خوبی این نکته را تأیید می‌کنند که غربت و اندوه عمیق و سنگینی که در نگاهش نشسته بود، خبر از آن داشت که «شوق سفر»، همه وجود او را لبریز کرده و تنها در طلب و تمنای وصل «دوست»، چیز دیگری را واری آنچه پیش او بود میدید و گویی به زبان حال پیوسته در ترم بود که:

«مشتاق و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

که از دست بخواهد شد پایاب شکیبایی»

و این بود که در آن واپسین ماه‌ها که نگاهش با همه عالم غریب‌گونه‌تر از پیش شده بود، پیوسته در خود و با یاد دوست خلوت می‌گزید و «گفتند خواجه عاشق و مست است و کوبه کو...» او در امام چه دید که این چنین شیفته‌وار و دلبرده و سودازده، سر حلقه انس و مهر و مقیم دایره طواف و شوق آمده بود که در این جذبۀ سالکانه، دمیاز نفس زدن در دیار یار و در هوای معشوق و مراد، غافل نبود و همواره از او می‌گفت و همه، روایت این فنای عاشقانه بود و گویی با همه ذرات جان و وجود با او حکایت داشت:

«با هر چه دلم قرار گیرد بنشو

آتش به من اندر زن و آتم بستان»

● آخرین بار که توفیق زیارتش دست داد، در مسجد قباوی تهران (اوایل اسفند ۷۳) و به گمانم مجلس سالگرد مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا هاشم آملی (ره) بود که از همیشه محزون‌تر و شکسته‌تر می‌نمود. محاسن کم کم داشت یکدست سپید می‌شد. نگاهش نایتر و چهره‌اش پر نور و

ظرفیتهای آن به صورتی روز آمد و پاسخگو به نیاز همه نسلها (که در ابتکار تأسیس و هدایت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام به عنوان کانون بزرگ نشر و اشاعه و الگوسازی اندیشه‌های امام تجلی یافت) و تدبیر دوراندیشانه او در حفظ این گنجینه با دریافت ارزشهای منحصر به فرد و تاریخی آن بود که تا زمان مدیریت حرم مطهر امام نیز آشکار بود که با طرحها و برنامه‌های گسترده، در پی تبدیل آن بر مرکزیت و پایگاهی فرهنگی، هنری، علمی و حتی تفریحی برای کل جهان اسلام بود و نشان میداد که او در هرکار به فرادها و افقهای دور دست می‌نگرد.

● مجموع همه اینها که گفتیم و «یک حرف از هزاران» بود که «اندر عبارت آمده، همه در دورنمایی از خصال و ویژگیهای شخصیتی ممتاز، او را چنان

می‌آفریند که حقیقتاً «یادگار» و مهمتر از آن «یادآور» امام می‌شود و منظری از فضایل و مقامات روحی و معنوی و حالات عرفانی او را در خود نمایان می‌سازد. آن چنان که هر جا بود، دیگر از او «خودی» در میانه نبود و همه وجودش مظهریتی از آن دردانه یگانه این عصر شده بود که هر کس شعاعی از امام را در نظاره بر او به شهود می‌نشست و در تنهای «آیینگی» همه، نقش «او» می‌نمود و چون نی مولانا از خویش یکسره خالی آمده بود و با بند بندش حدیث غربت و فرقت می‌گفت و شکایت از هجران «شمسالحق عشق» می‌گزارد و «آینه، انا الشمس نکوید چه کند؟»

حیات طوفانی و پرتلاطم او نیز همچون پدر گویی با دشواری تعددی تاریخی و اجتماعی و ادای تکلیف و وظیفه گره خورده بود و همین که دانست عمرش را به آخر رسانده و از عمر برآمده، گویی دیگر انگیزه و اشتیاقی برای ماندن نداشت و کوله‌بار رنجهای زمین بر دوش سبکباری روحش آن همه سنگینی میکرد که برای رفتن و پیوستن به آنکه همه زیستش تجسمی از او بود، بیتاب و بیقرارتر از همیشه بود. ● کسانی که صبح دوم خرداد ۱۳۶۸ شاهد صحنه‌ای بودند که هنگام خروج امام از منزل خود در جماران و قدم نهادن به بیمارستان بقیه‌الله رخ داد، حکایت‌هایی شورا انگیز و شنیدنی دارند از آن لحظه توصیف ناپذیر امام با تنی رنجور از بیماری پس از اشاره به آنکه دیگر از این سرازیری بالا نخواهم رفت و برنخواهم گشت، ناگاه و یکباره در مقابل نزدیکان و اعضای بیت و پزشکان و همه ناظران، «احمد عزیز» که همیشه چنین خطایش می‌کرد و فرزند و یادگار یگانه خویش را با حالتی عاشقانه و شگفت و سخت در آغوش فشرد و بر چهره و پیشانی‌ش بوسه‌ها داد و: «دست بگشاد و کنارانش گرفت همچو عشق اندر دل و جانش گرفت» و همگان متحیر ماندند که حکمت این ابراز محبت شدید و ناگهانی، آن هم در مقابل جمع که با توجه به نوع رفتارشناسی امام عجیب و بی‌سابقه می‌نمود، چه بود. شاید ایشان همواره پیش چشمش در آن سالهای دوری از دلداری، این صحنه‌ها را مرور میکرد که نگاهش گویی به هیچ چیز و هیچ کس در این جهان نبود و چشم به فراسوی دیگر داشت و نظر به هر سو می‌انداخت جز آن «طلعت باقی» که جان و جهانش بود، نمی‌دید و گستانی که او را به ویژه در یکی دو سال آخر و بالاخص در ماه‌های پایانی عمرش از نزدیک دیده‌اند و در